

الگوی مقایسه کنش سیاسی و راهبردی آمریکا و روسیه در سوریه

حسین دهشیار*
مجید کوه خیل**

چکیده

رقابت‌های آمریکا و روسیه در دوران بعد از جنگ سرد ماهیت منطقه‌ای پیدا کرده است. ژئوپلیتیک تعارض از حوزه جهانی به عرصه منطقه‌ای منتقل شده است. در چنین شرایطی، تبیین حوادث نیازمند درک دقیقی از معادله قدرت در رهیافت رئالیستی، الگوی ساختاری سیاست بین‌الملل در رهیافت رئالیسم جدید و هویت در مکتب انتقادی می‌باشد. یکی از مناطقی که رقابت آمریکا و قدرت‌های بزرگ را منعکس می‌سازد، سوریه است. در سوریه تحولات منطقه‌ای بر اساس رهیافت باری بوزان تبیین می‌شود. این تحقیق به منظور شناسایی و ارزیابی رقابت‌های راهبردی آمریکا و روسیه در سوریه انجام شده است. روش تحقیق به کار گرفته شده در این پژوهش از نظر هدف کاربردی و از نظر نحوه گردآوری داده‌ها، توصیفی و از نوع تحلیلی است. در این تحقیق نخست بازتولید نشانه‌های تعارض آمریکا و روسیه در منازعات منطقه‌ای مطرح و سپس هویت در رقابت‌های منطقه‌ای بازیگران موثر سیاست بین‌الملل، تاثیر بهار عربی بر گسترش رقابت‌های منطقه‌ای آمریکا و روسیه در سوریه، فرایند تبدیل منازعه امنیتی به رویارویی هویتی آمریکا و روسیه در سوریه، تسری بحران در فرایند جنگ داخلی سوریه بررسی شده و در پایان نیز نتایج حاصله از تحقیق ارائه شده است.

کلیدواژه‌ها: آمریکا، روسیه، سوریه، رقابت‌های راهبردی آمریکا.

۱. مقدمه

ایالات متحده آمریکا و جمهوری فدراتیو روسیه دارای تضادهای سیاسی، امنیتی، راهبردی و ژئوپلیتیکی با یکدیگر می‌باشند. بخشی از رقابت‌های اتحاد شوروی و

* استاد علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی. mansori@aut.ac.ir

** دانشجوی دکترای علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی. (نویسنده مسئول) alirezak@aut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۹/۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۱

آمریکا در دوران جنگ سرد، تداوم یافته است. بخشی از رقابت‌های آمریکا و اتحاد شوروی مربوط به حوزه ژئوپلیتیکی و راهبردی خاورمیانه بوده است. اتحاد شوروی در سال‌های بعد از جنگ دوم جهانی، حوزه نفوذ خود را به گونه تدریجی در کشورهای خاورمیانه عربی، شاخ آفریقا و مدیترانه شرقی گسترش داده است. گسترش حوزه نفوذ اتحاد شوروی با واکنش شدید و گسترده ایالات متحده و کشورهای جهان غرب همراه بوده است. چنین رقابت‌هایی به گونه تدریجی، زمینه شکل‌گیری ائتلاف‌های منطقه‌ای را به وجود آورده است. همکاری‌های اتحاد شوروی و سوریه به دوران بعد از جنگ سرد منتقل گردیده و نشان می‌دهد که برخی از همکاری‌ها و رقابت‌ها ماهیت ژئوپلیتیکی و راهبردی دارد. به همین دلیل است که تعارض آمریکا و روسیه در سوریه بیش از آنکه تابعی از مولفه‌های ایدئولوژیک باشد، می‌توان آن را بر اساس نشانه‌های مربوط به رقابت ژئوپلیتیکی و راهبردی تحلیل نمود. تحولات منطقه‌ای خاورمیانه آثار قابل توجهی در سیاست امنیتی منطقه بجا گذاشته است. بنیان‌های اصلی بحران در خاورمیانه ریشه در موضوعات فرهنگی، اجتماعی، تاریخی و ژئوپلیتیکی دارد. هریک از این مولفه‌ها نقش قابل توجهی در شکل‌گیری و فرایندهای گسترش بحران داشته است. بحران سوریه را می‌توان بخشی از واقعیت‌های امنیت منطقه‌ای دانست. در بحران سوریه نه تنها کشورهای منطقه‌ای، بلکه قدرت‌های بزرگ و بازیگران فراملی نیز ایفای نقش می‌کنند. مفاهیمی همانند ناسیونالیسم عرب و رادیکالیسم سیاسی در سال‌های قرن ۲۱ کارکرد خود را در خاورمیانه، جهان عرب و سوریه از دست داده است.

۲. بیان مسأله

خاورمیانه در زمره حوزه‌های جغرافیایی محسوب می‌شود که به گونه اجتناب‌ناپذیر زمینه رقابت قدرت‌های بزرگ و بازیگران منطقه‌ای را به وجود می‌آورد. کوهن در مطالعات خود به این جمع‌بندی رسید که خاورمیانه در دوران بعد از جنگ سرد بخشی از حوزه «کمر بند شکننده» محسوب می‌شود. تضادهای آمریکا و روسیه در سوریه با واقعیت‌های تحلیلی کوهن هماهنگی دارد. کوهن تلاش نمود تا رهیافت قدرت محور و ساختار محور را با ضرورت‌های ژئوپلیتیکی رقابت قدرت‌های بزرگ همانند آمریکا و روسیه در خاورمیانه به ویژه سوریه پیوند دهد.

بهره گیری از آرا و اندیشه کوهن این واقعیت را منعکس می‌سازد که بخش قابل توجهی از دلایل تداوم تضادهای آمریکا و روسیه در سوریه ماهیت ژئوپلیتیکی، امنیتی و راهبردی دارد. از آغاز سال ۲۰۱۱ خاورمیانه شاهد تحولات اساسی و تغییرات جدی بوده است. این تحولات دارای ماهیت اجتماعی بوده و زمینه‌های دگرگونی ساختاری در محیط سیاسی را به وجود آورده است. اصلی‌ترین واقعیت تحولات ناشی از بهار عربی در خاورمیانه را می‌توان «گسترش بحران» در محیط منطقه‌ای دانست.

فرآیند گسترش بحران منطقه‌ای خاورمیانه، آثار خود را در الگوی روابط و همچنین سازوکارهای مربوط به رقابت قدرت‌های بزرگ همانند روسیه و آمریکا در منطقه به جا می‌گذارد. هر گاه بحران در منطقه‌ای گسترش پیدا کند، زمینه برای شکل‌گیری تهدیدات جدید و تسری بحران به حوزه پیرامون ایجاد خواهد شد. در واقع تحولات سیاسی خاورمیانه در دوران پس از جنگ سرد تحت تاثیر موج‌های فرا ساختاری قرار گرفته، برخی از نظریه پردازان اعتقاد دارند که موج جدید خاورمیانه ماهیت دموکراتیک دارد و شبکه‌های سکولار ایجاد کننده موج دموکرات خواهند بود (بنارد، ۱۳۸۵: ۷۲).

گروهی دیگر معتقدند که موج‌های بحران‌ساز ناشی از ابزارهای ارتباطی، حاشیه ای شدن سیاست، ظهور بازیگران فراملی و جنبش‌های اتوپیایی عامل اصلی کنش سیاسی محسوب میشوند. ازجمله این افراد می‌توان به جیمز روزنا اشاره داشت. نامبرده نظریه «سیاست در جهان آشوب‌زده» را ارائه داد. براساس نگرش روزنا فرایندهای ارتباطی و الگوی کنش تاکتیکی کشورها زمینه‌های لازم برای چندجانبه‌گرایی تهدید و بحران را به وجود آورده است. هرگاه بحران‌های منطقه‌ای شکل گیرد، طبیعی است که قدرت‌های بزرگ بر اساس بنیان‌های رقابت ژئوپلیتیکی خود در چنین معادلاتی ایفای نقش می‌نمایند.

در چنین شرایطی، زمینه برای نقش‌آفرینی گروه‌های سلفی به وجود آمد. گروه‌هایی که فعالیت‌های سیاسی خود را در قالب اخوان المسلمین سازماندهی نمودند. اخوان المسلمین مصر و سوریه همواره مخالف دولت‌های سکولار در این کشورها بوده است. اخوان المسلمین چنین دولت‌هایی را به عنوان تهدید اولیه تلقی نموده و با آن به انجام منازعه سیاسی مبادرت نموده است. بحران سوریه در فرآیندی شکل گرفته و گسترش یافت که اولاً بهار عربی آغاز شده بود، ثانیاً قدرت‌های بزرگ ازجمله: آمریکا، فرانسه و انگلیس از الگوی گسترش آشوب در منطقه بهره گرفتند.

در چنین فرآیندی، کشورهای منطقه‌ای می‌توانند شکل جدیدی از معادله قدرت را در تعامل با بازیگران فروملی و فراملی ایجاد نمایند. در خصوص چگونگی کنش همکاری جویانه قدرتهای بزرگ با بازیگران منطقه‌ای باری بوزانمدل «وابستگی متقابل امنیتی» را ارائه داده است. براساس چنین نگرشی، رویارویی در سطح قدرتهای بزرگ و بازیگران منطقه‌ای را می‌توان در قالب منازعه نامتقارن مورد توجه قرار داد. شاخص‌های منازعه نامتقارن آمریکا علیه کشورهای رادیکال را می‌توان بهره‌گیری از نیروهای اجتماعی چنین کشورهایی در جهت مقابله با ساختار سیاسی آنان دانست.

در سوریه، موقعیت راهبردی این کشور در منطقه و ساختار قومی و مذهبی جامعه و دولت در داخل، روند تحولات را بسیار پیچیده کرده است. تحولات سوریه تحت تاثیر جنبش هویت یابی دینی گروه‌های سلفی قرار گرفته، گروههایی که با کمک کشورهای خارجی از راهکارهای خشونت‌آمیز برای مقابله با ساختار سیاسی و ایجاد هویت جدید بهره می‌گیرند. هویت گروه‌هایی که ریشه در تفکر احمد حنبلی، ابن تیمیه، مودودی، محمد عبدالوهاب و سید قطب داشته است. هر یک از چنین رویکردهایی نشانه‌هایی از خشونت، سلفی‌گری و مقابله با دولت‌های غیرمذهبی را در فرآیند بهار عربی منعکس ساخته است.

روندهای بحران سوریه نشان می‌دهد که قدرت و هویت در تعامل کنش گران با این مسائل و چالش‌ها شکل گرفته، متحول شده و قوام می‌یابند. در حقیقت گسترش بحران در سوریه نیز جلوه‌ای از منازعه کم‌شدت با الگوی نامتقارن است و این امر براساس ابزارهای اجتماعی، رسانه‌ای، امنیتی و ایدئولوژیک سازماندهی می‌شود. ابزارهای رسانه‌ای جلوه‌هایی از جنگ سرد آمریکا و روسیه در بحران سوریه را منعکس می‌سازد. رقابت روسیه و آمریکا را می‌توان به عنوان بخشی از فرآیندی دانست که تاثیر خود را در روابط متقابل کشورهای منطقه‌ای در بحران سوریه به جا می‌گذارد. در چنین شرایطی منازعات نامتقارن جلوه‌ای از کنش سیاسی و امنیتی محسوب می‌شود که مبتنی بر قدرت نابرابر بازیگران خواهد بود. سیاست آمریکا در تحولات سوریه معطوف به پایان دادن به قدرت بازیگری بود که می‌توانست برای امنیت منطقه‌ای اسرائیل چالشگر باشد.

تحقق چنین هدفی منجر به کاهش قدرت بازیگران متحد با روسیه در مدیترانه شرقی می‌شد. به همین دلیل است که رقابت‌های ژئوپلیتیک آمریکا و روسیه در حوزه‌های منطقه‌ای تداوم یافته، به گونه‌ای که بخشی از این رقابت‌ها را می‌توان در بحران سوریه

مشاهده کرد. تضادهای راهبردی آمریکا و روسیه در سالهای بعد از جنگ سرد تداوم یافته است. چنین نشانه‌هایی به مفهوم آن است که بخشی از تضادها ماهیت ژئوپلیتیکی داشته و به حوزه‌های منطقه‌ای از جمله بحران سوریه منتقل می‌شود.

هدف اصلی این مقاله شناسایی رقابت‌های راهبردی آمریکا و روسیه در سوریه است و اهداف فرعی آن :

- شناسایی بازتولید نشانه‌های تعارض آمریکا و روسیه در منازعات منطقه‌ای مطرح
- شناسایی نقش هویت در رقابت‌های منطقه‌ای بازیگران موثر سیاست بین‌الملل
- شناسایی تاثیر بهار عربی بر گسترش رقابت‌های منطقه‌ای آمریکا و روسیه در سوریه
- شناسایی فرایند تبدیل منازعه امنیتی به رویارویی هویتی آمریکا و روسیه در سوریه
- ارزیابی رقابت‌های راهبردی آمریکا و روسیه در سوریه

۳. چارچوب نظری تحقیق

بحران‌های امنیت منطقه‌ای در سالهای جنگ سرد دارای ماهیت ساختاری در نظام دوقطبی بود. هر یک از قدرت‌های بزرگ در چارچوب رقابت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی تلاش داشتند تا موقعیت خود را ارتقاء دهند. به همین دلیل است که اگر بحران‌های امنیت منطقه‌ای همانند سوریه در سالهای جنگ سرد انجام می‌گرفت، می‌بایست بر اساس رهیافت رئالیستی تبیین گردد. تحولات ساختاری در سیاست بین‌الملل، زمینه لازم برای شکل‌گیری فرآیندی را بوجود آورد که می‌توان از رهیافت‌های نئورئالیستی و مکتب انتقادی استفاده کرد.

از آنجایی که فرضیه پژوهش به این موضوع اشاره دارد که بحران امنیتی سوریه تحت تاثیر رقابت‌های منطقه‌ای و ژئوپلیتیکی آمریکا و روسیه شکل گرفته، بنابراین طبیعی است که می‌بایست از رهیافت نئورئالیستی استفاده شود. آمریکا و روسیه هنوز به عنوان دو قدرت بزرگ جهانی دارای الگوهای رقابت ژئوپلیتیکی بوده و بر این اساس می‌تواند زمینه‌های لازم برای شکل‌گیری الگوهای کنش ساختاری را در روابط قدرت‌های بزرگ همانند آمریکا و روسیه شکل دهد.

بررسی ریشه‌های تعارض روسیه و آمریکا در بحران سوریه تابعی از رهیافت‌های ساختاری سیاست بین‌الملل به ویژه رئالیسم ساختاری است. رئالیسم ساختاری به این موضوع اشاره دارد که: اولاً، قدرت‌های بزرگ در بحران‌های منطقه‌ای مداخله و

مشارکت دارند. ثانياً، چگونگی توزیع قدرت بین بازیگران اصلی سیاست بین الملل می تواند زمینه های لازم برای نقش یابی کشورهای منطقه در مشارکت با قدرت های بزرگ را به وجود آورد.

به همین دلیل است که محور اصلی نظری پژوهش بر اساس «رهیافت نئورئالیسم ساختاری» تنظیم شده است. چنین رهیافتی بیانگر این واقعیت است که هریک از بازیگران اصلی سیاست بین الملل همانند آمریکا و روسیه تلاش دارند تا بر روند تحولات منطقه ای و بین المللی تاثیرگذار باشند. رقابت آمریکا و روسیه در سوریه بر اساس بنیان های تعارض بازیگرانی محسوب می شود که از قابلیت لازم برای نقش یابی ساختاری برخوردارند.

در نگرش این گروه از بازیگران، موضوع هویت منجر به پیچیده شدن فرایند مبارزه و مقاومت در حوزه سیاست بین الملل و روابط منطقه ای می گردد. تجربه حمله نظامی آمریکا به عراق نشان داد که نظامی گری نمی تواند عامل نهایی کاربرد قدرت در منازعات منطقه ای باشد. بنابراین به دلیل ماهیت بحران منطقه ای در این پژوهش از رهیافت هویت، ساختار و قطبیت باری بوزان بهره گرفته می شود. بوزان معتقد است این سه مولفه محور اصلی کنش گرایی سیاسی محسوب می شود.

در واقع مکتب کپنهاگ به شکلی ضمنی با تأکیدی که بر هنجارها، هویت و امنیت اجتماعی و... دارد، واجد نوعی هستی شناسی سازه انگارانه است و با وجود تأکید بر دولت ها به عنوان کنشگران اصلی، از لحاظ نظری جایی برای سایر کنشگران نیز باقی می گذارد در حقیقت سازه انگاران ضمن اهمیت به ساختارهای هنجاری یا انگاره ای و ساختارهای مادی، معتقدند که نظام های معنایی تعریف می کنند که چگونه کنشگران محیط مادی شان را تفسیر می کنند.

مکتب کپنهاگ با امنیت هستی شناسانه، هویت را در موقعیت های خاصی به عنوان یک موضوع امنیتی و به عنوان یک امر قابل تغییر انگاشته و نشان می دهد که هویت در اجتماع ساخته می شود. بهره گیری از رهیافت ساختار و هویت بوزان می تواند مطلوبیت بیشتری برای تبیین نشانه های مربوط به تحولات منطقه ای سوریه را منعکس سازد. واقعیت آن است که بحران امنیتی سوریه به گونه ای اجتناب ناپذیر، زمینه نقش یابی بازیگران منطقه ای، گروه های هویتی و قدرت های بزرگ را به وجود آورده است. چنین فرآیندی می تواند زمینه پیوند سه مولفه قدرت، هویت و ساختار را منعکس سازد.

۴. روش تحقیق

بررسی نشانه‌های مربوط به ریشه‌های تعارض آمریکا و روسیه ماهیت ساختاری دارد. در سال‌های بعد از جنگ سرد؛ علاوه بر ساختار نظام بین‌الملل و نشانه‌های مربوط به قدرت نسبی بازیگران سیاست جهانی موضوعات هویتی نیز از اهمیت بیشتری در مقایسه با دوران گذشته برخوردار شده است. چنین نشانه‌هایی آثار خود را در رقابت روسیه و آمریکا در روند بحران سوریه منعکس می‌سازد. انجام چنین پژوهشی بر اساس روش تحلیل داده‌ها و تحلیل محتوا انجام می‌گیرد.

ضرورت‌های بهره‌گیری از روش تحلیل داده‌ها ایجاب می‌کند که بخشی از مطالب تنظیم‌شده مبتنی بر گردآوری داده‌های توصیفی باشد. تبیین واقعیت‌های بحران امنیتی سوریه در روابط روسیه و آمریکا نیازمند شناخت بنیادین از اهداف ژئوپلیتیکی قدرت‌های بزرگ در حوزه‌های منطقه‌ای است. بخش دیگر پژوهش در قالب روش تحلیل محتوا انجام می‌گیرد. تحلیل محتوا ماهیت زمینه‌ای داشته و نقش عوامل تاریخی، تضادهای ژئوپلیتیکی و رقابت‌های ساختاری را با واقعیت‌های بحران راهبردی سوریه پیوند می‌دهد.

در چنین فرایندی می‌توان شاهد نشانه‌هایی از هویت مقاومت، هویت مشروعیت بخش و همچنین هویت برنامه‌دار بود. جنبش‌های انقلابی توانستند اهداف استراتژیک خود را از طریق «هویت مقاومت» و همچنین درگیری‌های نامتقارن در محیط منطقه‌ای خاورمیانه پیگیری نمایند. در سوریه نشانه‌هایی از هویت برنامه‌دار وجود داشته است. مقابله با اسرائیل و بازگرداندن سرزمین‌های اشغالی را می‌توان در زمره عواملی دانست که برای دولت و نظام سیاسی سوریه مشروعیت سیاسی بوجود می‌آورد. رسانه‌های بین‌المللی که تحت تاثیر تراست‌های اطلاع‌رسانی امریکا قرار دارند، هم اکنون بر موضوعاتی از جمله خشونت علیه جامعه و فقدان مشروعیت بدلیل کاربرد زور در کنش سیاسی تاکید می‌کنند.

تبیین تحولات سوریه براساس رهیافت هویتی را می‌توان در قالب روش‌شناسی‌های مختلفی تبیین و تحلیل نمود. در این پایان‌نامه از روش‌شناسی تحلیل داده‌ها و همچنین تحلیل محتوا استفاده می‌شود. در روش‌شناسی تحلیل داده‌ها تلاش می‌شود تا نشانه‌های هویتی تحولات بهار عربی تبیین گردیده و براساس آن نشانه‌های مربوط به هویت‌های متعارض را در خاورمیانه مشاهده نمود. در چنین فرایندی، روش‌شناسی تحلیل داده‌ها

و تحلیل محتوا درک دقیق‌تری از تحولات امنیتی سوریه و دگرگونی‌های سیاسی مربوط به تحولات بهار عربی را منعکس می‌سازد.

در چنین فرایندی می‌توان شاهد نشانه‌هایی از هویت مقاومت، هویت مشروعیت بخش و همچنین هویت برنامه‌دار بود. جنبش‌های انقلابی توانستند اهداف استراتژیک خود را از طریق «هویت مقاومت» و همچنین درگیری‌های نامتقارن در محیط منطقه‌ای خاورمیانه پیگیری نمایند. در سوریه نشانه‌هایی از هویت برنامه‌دار وجود داشته است. مقابله با اسرائیل و بازگرداندن سرزمین‌های اشغالی را می‌توان در زمره عواملی دانست که برای دولت و نظام سیاسی سوریه مشروعیت سیاسی بوجود می‌آورد. رسانه‌های بین‌المللی که تحت تاثیر تراست‌های اطلاع‌رسانی امریکا قرار دارند، هم‌اکنون بر موضوعاتی از جمله خشونت علیه جامعه و فقدان مشروعیت بدلیل کاربرد زور در کنش سیاسی تاکید می‌کنند.

براساس چنین شاخص‌هایی است که اوباما تلاش نمود تا فرآیند جدید سیاسی را در خاورمیانه سازماندهی کند. تردید در حقانیت سیاسی بشار اسد و حکومت سوریه در زمره چنین اقداماتی تلقی می‌شود. مشابه این الگوی سیاسی را قبلاً جورج بوش در چارچوب گسترش انقلاب‌های رنگی در آسیای مرکزی، قفقاز و شرق اروپا مورد پیگیری قرار داده بود. به این ترتیب، نشانه‌های متنوعی از تحرک گروه‌های سیاسی رقیب در سوریه ایجاد شده است. این گروه‌ها تلاش دارند تا جابجایی قدرت سیاسی در کشوری را به انجام رسانند که گرانیگاه مقابله با توسعه‌طلبی اسرائیل در حوزه ژئوپلیتیکی مدیترانه شرقی بوده است.

۵. رقابت‌های راهبردی آمریکا و روسیه در سوریه

جنگ سرد آمریکا و روسیه در دوران دموکرات‌ها آغاز شده است، اما معلوم نیست که چنین فرآیندی در دوران جمهوری خواهانی همانند استفان بنون، ریکس تیلرسون و مایکل توماس فیلین پایان یابد. رقابت برای قدرت همواره موضوعات جدیدی برای منازعه را بازتولید می‌کند. آینده نظام بین‌الملل بستگی به راهبرد قدرت‌های بزرگ در تنظیم اهداف راهبردی خود دارد. تا زمانی که ایالات متحده از الگوی هژمونی، رهبری و یا سلطه بهره می‌گیرد، طبیعی است که رقابت قدرت‌های بزرگ همانند آمریکا و روسیه تداوم خواهد یافت. از آنجایی که آمریکا و روسیه در روند بحران سوریه ایفای نقش می‌کنند، امکان بهره‌گیری از رهیافت مکتب انتقادی نیز وجود دارد. نظریه پردازان

مکتب کپنهاک به موازات تحلیل گران مکتب انتقادی را می‌توان بیان کننده رهیافت‌های جدید منازعه در مناطقی دانست که دارای هویت و رویکرد انتقادی نسبت به سیاست بین‌الملل هستند. این نظریه پردازان معتقدند ماهیت منازعه در محیط‌های منطقه‌ای تغییر یافته است، بنابراین نمی‌توان از ابزار نظامی (الگوهای سخت افزاری) برای مقابله با نیروهای هویت‌گرا بهره گرفت.

۵-۱. بازتولید نشانه‌های تعارض آمریکا و روسیه در منازعات منطقه‌ای

بحران‌های منطقه‌ای می‌تواند زمینه شکل‌گیری نشانه‌هایی از تعارض در روابط قدرت‌های بزرگ را به وجود آورد. بحران اوکراین و منازعه در شبه جزیره کریمه گام آغازین بازتولید تضادهای آمریکای و روسیه در محیط منطقه‌ای تلقی می‌شود. بحران سوریه را می‌توان دومین مرحله روبرویی آمریکا و روسیه در روند رقابت‌های منطقه‌ای دانست. هریک از دو بحران یاد شده، زمینه شکل‌گیری جنگ سرد جدیدی در روابط آمریکا و روسیه را به وجود آورده است. تاکنون ریشه‌های تاریخی جنگ سرد در روابط قدرت‌های بزرگ ماهیت راهبردی داشته است. در این مرحله شاهد شکل‌گیری الگوی جدیدی از تعامل غیردوستانه و همکاری جویانه آمریکا و روسیه هستیم.

۵-۱-۱. نشانه‌های دیپلماسی اجبار آمریکا علیه روسیه در بحران‌های منطقه‌ای

باراک اوباما، رئیس‌جمهوری وقت آمریکا به این موضوع اشاره دارد که محدودیت‌های جدید علیه روسیه انعکاس الگوی مداخله روسیه در فرآیند سیاست داخلی آمریکا بوده است. از سال ۱۹۹۱ تاکنون اولین بار است که مقامات آمریکایی از الگوهای کنش پرشدت در ارتباط با اقدامات تاکتیکی قدرت‌های رقیب بهره می‌گیرند. واقعیت آن است که روندهای سیاسی در داخل هر کشور می‌تواند زمینه تاثیرگذاری بر سایر کشورها را به جا گذارد.

تصویب تحریم‌های جدید اقتصادی آمریکا علیه روسیه و اخراج ۳۵ تن از دیپلمات‌های روسیه نشان می‌دهد که باراک اوباما تلاش دارد تا از سازوکارهای کنش پرشدت در ارتباط با موضوعاتی همانند دخالت در حوزه سیاسی استفاده نماید. کنگره آمریکا و پارلمان اروپا در ژوئن ۲۰۱۷ بار دیگر تحریم‌های اقتصادی علیه روسیه را تمدید کردند. انجام چنین اقدامی به مفهوم بهره‌گیری از سازوکارهای دیپلماسی اجبار برای

محدودسازی قدرت روسیه در حوزه بحران‌های منطقه‌ای از جمله اوکراین و سوریه بوده است.

اگرچه روسیه از اقدامات متقابل در ارتباط با ایالات متحده بهره گرفته، اما واقعیت آن است که زمینه‌های تاریخی چنین رقابت‌هایی در روابط پوتین و اوباما مربوط به سال‌هایی است که ایالات متحده از الگوی فشار تصاعدياننده در حوزه جغرافیای خارج نزدیک بهره گرفت. جغرافیای خارج نزدیک شامل کشورهایی است که در زمان اقتدار اتحاد جماهیر شوروی به عنوان نقشی از حوزه متصل تلقی می‌شدند. جمهوری فدراتیو روسیه حساسیت امنیتی زیادی نسبت به سرنوشت سیاسی این گونه کشورها دارد.

باراک اوباما تلاش نمود تا زمینه گسترش قدرت ناتو و نهادهای امنیتی آمریکا به حوزه ژئوپلیتیکی روسیه را فراهم آورد. مقامات امنیتی روسیه نیز از اقدام متقابل برای خنثی‌سازی الگوهای رفتاری آمریکا استفاده نمودند. اقدام متقابل می‌تواند در ارتباط با موضوعات مختلف انجام گیرد. اما اگر دو کشور در وضعیت رقابت فراگیر در حوزه سیاست بین‌الملل قرار دارند، طبیعی است که سرویس‌های اطلاعاتی آنان از سازوکارهای اقدام متقابل برای خنثی‌سازی و یا جبران الگوهای رفتاری کشورهای رقیب استفاده نمایند.

به همان گونه‌ای که ایالات متحده به خود حق می‌دهد که در روند انتخابات کشورهای مختلف از سازوکارهای رسانه‌ای و هدایت منابع استفاده نماید، طبیعی است که سرویس اطلاعاتی روسیه نیز تلاش خواهد داشت تا از سازوکارهای نسبتاً مشابهی برای تاثیرگذاری بر حوزه سیاسی آمریکا بهره‌مند شوند. اگر خواسته باشیم اقدام آمریکا برای اخراج ۳۵ دیپلمات روسیه از واشینگتن را براساس کنوانسیون حقوق دیپلماتیک ۱۹۶۲ مورد بررسی قرار دهیم، می‌توان به این جمع‌بندی رسید که دیپلمات‌های روسیه هیچگونه اقدامی برخلاف قواعد بین‌المللی به‌ویژه حقوق دیپلماتیک به انجام نرسانده‌اند.

۵-۱-۲. اقدام متقابل روسیه در انجام جنگ اطلاعاتی علیه آمریکا

وظیفه تمامی دیپلمات‌ها کسب اطلاعات، تبادل اطلاعات و اثرگذاری بر کشور هدف از طریق سازوکارهای مختلفی است که زمینه‌های قدرت‌سازی و یا کنترل رفتار سیاسی را امکان‌پذیر می‌سازد. به همین دلیل است که اقدام باراک اوباما بیش از آنکه ماهیت امنیتی داشته باشد، باید آن را براساس جلوه‌هایی از کنش متقابل منفعلانه تبیین و تحلیل

نمود. کشورهایی همانند آمریکا و روسیه از قابلیت‌های سایبرنتیک مطلوب برای کنترل اطلاعات در کشورهای هدف برخوردارند.

چنین قابلیت‌هایی را می‌توان به‌عنوان بخشی از زیرساخت کنش سیاسی در روند رقابت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی دانست. واقعیت آن است که روسیه در دوران حکومت دموکرات‌ها با مشکلات سیاسی و امنیتی زیادی در حوزه جغرافیای خارج نزدیک به‌ویژه در ارتباط با گرجستان و اوکراین روبرو گردیده است. از آنجایی که شخصیت و الگوی رفتاری دونالد ترامپ برای روسیه مطلوبیت بیشتری در روند رقابت‌های سیاسی و بین‌المللی دارد، به همین دلیل است که روسیه ترجیح می‌دهد تا جمهوری خواهان به‌ویژه افرادی در روند قدرت سیاسی جایگاه پیدا نمایند که دارای رویکرد راهبردی باشند.

تاریخ روابط اتحاد شوروی و ایالات متحده نشان می‌دهد که چنین الگویی از روابط متقابل در دوران ریاست جمهوری آیزنهاور، نیکسون، فورد، ریگان، جورج بوش پدر و در سال‌های بعد از جنگ سرد در روابط روسیه با آمریکا در دوران جورج بوش پسر همکاری جویانه‌تر بوده است. بخش قابل‌توجهی از رقابت‌های سیاسی و امنیتی قدرت‌های بزرگ ماهیت پرمخاطره خواهد داشت. الگوی رفتاری آمریکا در برخورد با روسیه بیانگر منازعه شیرهای نر در جنگل است. شیرهای نر اگر در فضای کشمکش برای امنیت قرار گیرند، حوزه‌های غیرحساس رقیب را هدف قرار می‌دهند. درحالی‌که اگر شیرهای ماده برای تامین غذا تلاش کنند، گردن طعمه خود را در اختیار می‌گیرند.

براساس چنین نشانه‌هایی می‌توان به این جمع‌بندی رسید که جدال آمریکا و روسیه ماهیت کم‌شدت دارد. اگرچه هر یک از دو قدرت بزرگ جهانی تلاش دارد تا از اقدامات و سازوکارهای کنش متقابل استفاده کند، اما واقعیت‌های سیاست بین‌الملل به گونه‌ای است که چنین رقابت‌هایی تبدیل به منازعه پرشدت نخواهد شد. ضرورت‌های مربوط به عقلانیت راهبردی در روابط قدرت‌های بزرگ را می‌توان به‌عنوان زیربنای رفتار متقابل چنین بازیگرانی دانست. طبعاً چنین روندی، بر روابط آینده سیاسی و دیپلماتیک آمریکا و روسیه تاثیر به جا خواهد گذاشت.

۵-۲. هویت در رقابت‌های منطقه‌ای بازیگران موثر سیاست بین‌الملل

امریکا و روسیه در زمره بازیگران فعال و موثر در فرایند تحولات سیاست بین‌الملل و موضوعات منطقه‌ای هستند. بسیاری از رقابت‌های ژئوپلیتیکی در الگوی روابط آمریکا

و روسیه در روند بحران کوزوو، شبه جزیره کریمه و سوریه منعکس شده است. واقعیت‌های بحران سوریه نشان می‌دهد که موضوعات هویتی از اهمیت و نقش بسیار زیادی در بحران‌های خاورمیانه برخوردار است. هر بحران می‌تواند آثار خود را در حوزه‌های مختلف جغرافیایی به جا گذارد.

تجربه براندازی سیاسی آمریکا و ناتو در لیبی مطلوبیت‌های قابل توجهی را برای جهان غرب به وجود آورده است. اگرچه شرایط ژئوپلیتیکی و ابزارهای قدرت بشمار اسد با معمر قذافی متفاوت می‌باشد، اما آمریکا تلاش دارد تا از الگوهای همانند همبستگی بین‌المللی برای مقابله با سوریه استفاده نماید. کشورهای غربی تلاش داشتند تا قطعنامه هشدار دهنده‌ای را علیه سوریه به تصویب شورای امنیت برسانند. مخالفت چین و روسیه مانع از تصویب چنین قطعنامه‌ای گردیده است. در عین حال، کشورهای غربی تلاش دارند تا از طریق ایجاد ائتلاف بین خود، محدودیت‌های بین‌المللی یکجانبه‌ای را علیه دولت سوریه اعمال نمایند. این محدودیت‌ها می‌تواند زمینه‌های گسترش نارضایتی و کاهش قدرت کنش دولتی را در برخورد با گروه‌های معترض و نیروهای اجتماعی فراهم آورد.

چگونگی محدودسازی قدرت داعش در شرایطی امکان‌پذیر است که این موضوع مورد پردازش قرار گیرد که داعش دارای چه بافتی بوده و از چه انگاره‌هایی در کنش سیاسی و راهبردی بهره می‌گیرد. واقعیت آن است که داعش ترکیبی از نیروهای سازمان‌یافته مذهبی و بقایای نیروهای سازمانی حزب بعث می‌باشد. به عبارت دیگر، داعش را باید ترکیبی از نیروهای تکفیری و تکریتی در عراق دانست. بنابراین محدودسازی داعش از طریق سازوکارهای بنیادین و ساختاری امکان‌پذیر است. اقدامات تاکتیکی آمریکا علیه داعش نمی‌تواند نتایج موثری در کنترل و محدودسازی چنین بازیگرانی داشته باشد.

۵-۲-۱. راهبرد آمریکا در فرایند براندازی سیاسی حکومت سوریه

حمایت آمریکا از گروه‌های هویتی، زمینه لازم برای بهره‌گیری از سازوکارهای بحران، خشونت و براندازی سیاسی در سوریه را به وجود آورده است. رقابت ایدئولوژیک و رویارویی ایدئولوژیک در خاورمیانه به عنوان بخشی از رفتار گروه‌های رقیب در کشورهایی محسوب می‌شود که از نهادمندی سیاسی برخوردار نیستند. برخی دیگر از نظریه پردازان امنیت بین‌الملل بر این اعتقادند که براندازی سیاسی در زمره تاکتیک‌های کنش امنیتی کشورها بویژه قدرت‌های بزرگ محسوب می‌شود. براندازی سیاسی عموماً

در مناطقی انجام می‌گیرد که از اهمیت ژئوپلیتیکی ویژه‌ای برخوردارند (Marx, 2011: 71).

جنبش اجتماعی خاورمیانه که ماهیت دموکراتیک و اسلامی دارد، برای نظام سیاسی لائیک حزب بعث سوریه مخاطره آفرین خواهد بود. به طور کلی، موج‌های سیاسی و ایدئولوژیک مسلط خاورمیانه در دوران بعد از ساختار دوقطبی ماهیت اسلامی و دموکراتیک پیدا کرده است. موضوع براندازی سیاسی قبلاً در قالب موازنه قدرت منطقه‌ای و بین‌المللی تحلیل می‌شد. در شرایط موجود، باید براندازی سیاسی را به عنوان بخشی از حکومت داری جهانی مورد ارزیابی قرار داد.

به هر میزان نظام سیاسی دارای رویکرد کتتری و اقتدارگرا باشد، باز هم زمینه برای شکل‌گیری موج‌های جدید اجتماعی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. کشورهایی که دارای ساختار سیاسی اقتدارگرا می‌باشند، تحولات اجتماعی ماهیت رادیکال و معطوف به گسترش بحران‌های امنیتی دارد. علت آن را باید در امنیتی‌سازی فضای اجتماعی و ژئوپلیتیکی مورد توجه قرار داد. جنبش‌های اجتماعی دموکراتیک و گروه‌های اسلامی سازمان یافته را می‌توان در زمره عوامل مهم عینی ساختن ناخرسندی‌های پراکنده ذهنی شهروندان در برابر حکومت‌های اقتدارگرا در کشورهای خاورمیانه از جمله سوریه دانست (اسنایدر، ۱۳۸۴: ۲۸).

۵-۲-۲. هویت و براندازی سیاسی در سال‌های بعد از جنگ سرد

یکی از عوامل اصلی تعارض امریکا و روسیه در روند تحولات سوریه را باید در نوع نگرش کشورها به موضوع هویت به ویژه هویت اسلامی دانست. هویت در نگرش امریکا زیرساخت‌های مربوط به جنبش اجتماعی در سوریه به وجود می‌آورد. در حالیکه روسیه هر گونه هویت گروه‌های بنیادگرای اسلامی را زمینه‌ساز گسترش بی‌ثباتی و ناامنی در روسیه می‌داند. تحول اجتماعی در حوزه‌های مختلف جغرافیایی، شکل‌های مختلفی از امنیت و ناامنی را ایجاد کرده است.

در بسیاری از تحولات اجتماعی سوریه می‌توان جدال‌های ژئوپلیتیکی را به موازات رویارویی‌های امنیتی مشاهده نمود. همواره نشانه‌هایی از جدال، رقابت و رویارویی بین گروه‌های اجتماعی و دولت در خاورمیانه وجود داشته است. گروه‌های اسلام‌گرا از جمله اخوان المسلمین را باید به عنوان واقعیت زندگی اجتماعی، سیاسی و امنیتی کشورهای خاورمیانه عربی دانست. اگرچه بین گروه‌های اسلامی شباهت‌های بنیادین

مشخص وجود دارد، اما نشانه‌های اختلاف سیاسی مشهودی را نیز می‌توان مشاهده نمود.

وجود اختلافات سیاسی بین گروه‌های رقیب را باید به منزله بخشی از واقعیت فرهنگی خاورمیانه دانست. این واقعیت با نشانه‌هایی از رقابت بین المللی بازتولید می‌شود. حمایت آمریکا و جهان غرب از بازیگرانی انجام می‌گیرد که تضادهای ایدئولوژیک و ژئوپلیتیکی را گسترش دهند. بر اساس چنین نگرشی است که الگوی براندازی سیاسی، فشار اسد توسط حکومت اوباما را می‌توان بر اساس قواعد بنیادین براندازی سیاسی، شرایط اجتماعی دوران موجود و همچنین فرایندهای منطقه‌ای - بین المللی مورد تحلیل قرار داد. این امر در ارتباط با برخی دیگر از نظام‌های سیاسی رادیکال قابلیت تطبیق خواهد داشت (Daragahi, 2011:7).

۳-۵. تاثیر بهار عربی بر گسترش رقابت‌های منطقه‌ای آمریکا و روسیه در سوریه

تحولات بهار عربی گام نخستین برای رویارویی آمریکا و روسیه در فرایند ظهور شکل‌بندی‌های ژئوپلیتیکی جدید منطقه‌ای محسوب می‌شود. الگوی رفتار آمریکا حمایت از گروه‌های اجتماعی هویت‌گرا در برابر ساختار اقتدارگرا بوده است. روندی که می‌توانست زمینه‌های لازم برای ظهور نیروهای جدید اجتماعی به عنوان بازیگر سیاسی را به وجود آورد. چنین نیروهایی بخشی از کارگزاران رقابت ژئوپلیتیکی و ساختاری آمریکا و روسیه در محیط منطقه‌ای خاورمیانه به ویژه سوریه محسوب می‌شوند.

محیط ژئوپلیتیکی بهار عربی به حوزه جغرافیایی اطلاق می‌گردد که منازعات هویتی، سیاسی و امنیتی بازیگران در سال‌های بعد از فروپاشی ساختار دوقطبی در آن گسترش یافته است. در چنین شرایطی می‌توان نشانه‌هایی از کاربرد ابزارهایی را مورد ملاحظه قرار داد که در مرحله اول ماهیت ضدنیرو داشته، در مرحله دوم علیه نیروهای محدودی استفاده می‌شود و در نهایت منجر به گسترش منازعه علیه نیروهای فراگیر اجتماعی می‌شود. ازجمله این نشانه‌ها می‌توان به کاربرد سلاح‌های شیمیایی سارین در اول شهریور ۱۳۹۲ و در روند درگیری معارضین با دولت اشاره داشت.

نارضایتی‌های اجتماعی ناشی از تضادهای قومی، فرهنگی و نژادی در جهان عرب بی‌شمار است. افکار عمومی اعراب سراسر منطقه در مورد فساد، حکومت‌های سرکوبگر و رشد اقتصادی ضعیف نگرانی‌های مشابهی دارند. در بسیاری از کشورها، مثل عراق و

لبنان، شکاف‌های فرقه‌ای و قومی موجب پیچیده شدن سیاست‌ها و عقاید ضدحکومتی شده است. همان طوری که بهار عربی نشان داد، اعتراض گروه‌های اجتماعی علیه نظام سیاسی و رهبران اقتدارگرا منجر به تثبیت گام اول انقلاب اجتماعی گردید. از سوی دیگر، نارضایتی‌های اجتماعی که منجر به جابه‌جایی قدرت در یک کشور گردید، روند شورش را در کشورهای دیگر تسریع کرد. (Sambanis, 2004: 816)

۵-۳-۱. فرایند بهار عربی و گسترش بحران هویتی در سوریه

فرایند بهار عربی، رقابت امریکا و روسیه در حوزه‌های مختلف خاورمیانه عربی را تشدید نمود. سوریه مرکز رویارویی‌های ژئوپلیتیکی امریکا با ایران و روسیه محسوب می‌شود. بحران امنیتی و راهبردی سوریه توانست زمینه‌های لازم برای شکل‌گیری نشانه‌های جدیدی از ائتلاف منطقه‌ای را به وجود آورد. اسرائیل در زمره بازیگرانی است که به همراه کشورهای عربی از حضور ایران در منطقه و ائتلاف با روسیه در روند بحران سوریه احساس نگرانی می‌کند. گسترش بحران سوریه آثار خود را در سایر حوزه‌های جغرافیایی از جمله یمن نیز به جا خواهد گذاشت.

شروع جنگ داخلی به دلایل بسیاری خطرناک است، چرا که تمایل چنین درگیری‌هایی به تغییر سیاست کشور بدون توجه به شکل‌بندی‌های نهادی تفسیر می‌شود. نظریه‌پردازان امنیت منطقه‌ای از جمله دانیل بیمن در مطالعات خود به این جمع‌بندی رسیده‌اند که جنگ داخلی می‌تواند زمینه‌های رادیکال شدن بخش‌هایی از جمعیت را فراهم سازد. روند فوق منجر به حمایت توده‌ها از ایده‌ها و ارزش‌هایی می‌شود که در گذشته ارزش زیادی برای آن قایل بودند، اما آن را کنار گذاشته بودند. در شرایطی که کشورهای خاورمیانه با نشانه‌هایی از ثبات سیاسی در چارچوب نظام‌های اقتدارگرا قرار داشتند، انتظارات جامعه افزایش یافته اما امکان بروز چنین مطالباتی صرفاً در دوران بعد از جابه‌جایی و یا تغییرات سیاسی اولیه در کشورهای هدف حاصل می‌شود.

۵-۳-۲. بحران سوریه؛ رادیکالیسم در برابر هویت‌گرایی پوپولیستی

امریکا و روسیه در فرایند بحران سوریه از الگوهای مختلف کنش سیاسی بهره می‌گیرند. روسیه از رادیکالیسم سیاسی و اقتدارگرایی ساختاری سوریه حمایت به عمل می‌آورد. در حالیکه ایالات متحده از سازوکارهای متفاوتی برای اثرگذاری بر تحولات منطقه‌ای بهره می‌گیرد. هویت‌گرایی پوپولیستی محور اصلی سیاست امنیتی باراک اوباما

در سوریه بوده است. دونالد ترامپ تلاش دارد تا زمینه حمایت از فتح الشام را به وجود آورده و جبهه النصره را جایگزین داعش در ساختار رقابت‌های سیاسی سوریه نماید.

رهیافت‌های مختلفی درباره جابه‌جایی قدرت سیاسی وجود دارد. تحولات سیاسی خاورمیانه در چارچوب فرایند بهار عربی نشان می‌دهد که حکومت‌ها تحت تاثیر شرایط فشارهای سیاسی و اجتماعی فرو می‌پاشند. به موازات چنین فرایندی، نظام‌های سیاسی می‌توانند از ابزار جنگ در جهت بسیج توده‌های اجتماعی در جهت استحکام ساختار سیاسی استفاده کنند. چنین فرایندی منجر به گسترش پوپولیسم گردیده و زمینه افزایش اقتدار حکومت‌ها را به وجود می‌آورد. حکومت‌های پوپولیستی و نظام‌های سیاسی اقتدارگرای خاورمیانه، مشروعیت سیاسی خود را از طریق سازوکارهای کاربرد قدرت پیگیری می‌نمایند.

فرآیند تسری منازعات داخلی به جنگ‌های منطقه‌ای را می‌توان در قالب نظریه هویت و قطبیت تبیین نمود. ماهیت جنگ‌های منطقه‌ای در شرایط موجود متفاوت از جنگ‌های کلاسیک است. اگرچه هم‌اکنون هیچ‌گونه منازعه نظامی بین ایران و عربستان مشاهده نمی‌شود، اما گروه‌های هویتی و کارگزاران عملیاتی چنین بازیگرانی در محیط منطقه‌ای به منازعه پایان‌ناپذیری مبادرت می‌نمایند. نشانه‌هایی از «جنگ‌های نیابتی» (Proxy War) وجود دارد که آثار آن را می‌توان در ارتباط با محیط منطقه‌ای خاورمیانه مشاهده نمود. بنابراین منازعات داخلی در کشورهای منطقه‌ای زمینه رویارویی ژئوپلیتیکی بازیگران منطقه‌ای در چارچوب جنگ‌های نیابتی و نشانه‌هایی از جنگ کم‌شدت را فراهم می‌سازد.

جابه‌جایی قدرت در کشورهای خاورمیانه عموماً با سرعت و هزینه اجتماعی محدودی انجام می‌گیرد. تاریخ سیاسی خاورمیانه نشان می‌دهد که دگرگونی متعاقب دوران‌هایی از اقتدارگرایی سیاسی حاصل می‌گردد. هرگاه نشانه‌هایی از اقتدارگرایی وجود داشته باشد، پیامد آن را باید در قالب جابه‌جایی قدرت و دگرگونی سیاسی دانست. بحران عامل اصلی جابه‌جایی قدرت محسوب می‌شود. در هر یک از دگرگونی‌های سیاسی خاورمیانه، روندهای گسترش بحران وجود داشته و در زمره عوامل و نیروهای مؤثر بر تصاعد منازعات تلقی می‌شود (دکم‌جیان، ۱۳۷۷: ۶۳).

۵-۳-۳. ائتلاف‌های سیاسی در روند بحران هویتی و امنیتی سوریه

همواره قدرت‌های بزرگ در زمره بازیگران اصلی ائتلاف‌های منطقه‌ای ایفای نقش نموده‌اند. هر گونه ائتلاف سیاسی می‌تواند آثار خود را در روند بحران‌های امنیت منطقه‌ای به جا گذارد. در روند گسترش بحران سوریه، شاهد شکل‌گیری ائتلاف‌های امریکامحور و روسیه محور هستیم. هریک از قدرت‌های بزرگ تلاش دارند تا شکل جدیدی از ائتلاف هویتی، ساختاری و ژئوپلیتیکی را شکل دهند. ائتلاف کشورهای جهان عرب و اسرائیل در برابر ایران نمادی از ائتلاف‌های ژئوپلیتیکی جدید محسوب می‌شود.

شکل‌گیری بحران در درون هیئت حاکمه، ناآرامی‌های سیاسی و تصاعد بحران را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. تجربه کشورهای مصر، لیبی و تونس نشان می‌دهد که هرگاه جابه‌جایی قدرت در زمان محدود و شدت گسترده‌ای انجام پذیرد، زمینه برای شکل‌گیری روندهای جدیدی از بحران و منازعه وجود خواهد داشت. به عبارت دیگر، می‌توان تحولات موج دوم اعتراضات اجتماعی در مصر علیه دولت محمد مرسی را معطوف به تضادهایی دانست که در ساختار اجتماعی وجود داشته و در زمان کوتاهی به موج‌های تعارض امنیتی و راهبردی تبدیل گردیده است (هنسن و دیگران، ۱۳۹۰: ۲۲).

این امر نشان می‌دهد که اعتراضات اجتماعی و موج‌های اولیه انقلاب‌های سیاسی کشورهای منطقه به عنوان کاتالیزوری در جهت گسترش ناآرامی محسوب گردیده و در نتیجه احتمال وقوع جنگ داخلی به محض شروع ناآرامی‌ها را افزایش می‌دهد. در نتیجه چنین فرایندی دو عامل شکل می‌گیرند: اولاً، اختلاف بر سر جانشینی و یا جنگ قدرت بین نخبگان سیاسی به وجود می‌آید. هر یک از گروه‌های سیاسی تلاش می‌نماید تا قدرت ساختاری جدید را کنترل نماید. ثانیاً، اراده نخبگان سیاسی برای اعمال قدرت کاهش می‌یابد.

۵-۴. منازعه امنیتی تا رویارویی هویتی امریکا و روسیه در سوریه

بحران امنیتی سوریه آثار سیاسی و ژئوپلیتیکی خود را به جا خواهد گذاشت. بحران بخشی از واقعیت رقابت سیاسی امریکا و روسیه در سوریه محسوب می‌شود. اگر سوریه موقعیت ژئوپلیتیکی خود در مدیترانه شرقی را از دست بدهد، طبعاً با نشانه‌هایی از افول ژئوپلیتیکی روبه رو خواهد شد. از آنجایی که روسیه و امریکا دارای نشانه‌هایی

از رقابت ساختاری و راهبردی هستند، در مناطقی همانند سوریه به اتخاذ سازوکارهای عملیاتی مبادرت می‌نمایند. بهره‌گیری از نشانه‌های هویتی، محور اصلی رویارویی ژئوپلیتیکی آمریکا و روسیه در سوریه محسوب می‌شود.

شکل‌بندی قدرت در خاورمیانه به گونه‌ای است که چندین طرف متخاصم مختلف که بیانگر هویت نهفته گروه‌های محلی یا قومی می‌باشند در این درگیری‌ها دخالت خواهند داشت. این گروه‌ها که در داخل یک کشور بوده یا در طول مرزهای بین‌المللی استقرار داشته، معرف گروه‌های مختلف یک کشور هستند. برای مثال، می‌توان به کردها در ترکیه، عراق و ایران و به آلبانیایی‌ها در کوزوو و مردم جمهوری یوگسلاوی پیشین در مقدونیه اشاره کرد. هر یک از نیروهای اجتماعی یادشده در سال‌های بعد از جنگ سرد از آمادگی لازم برای پیگیری اهداف راهبردی خود از طریق منازعه هویتی برخوردارند (Berman, 2003: 261).

نشانه چنین فرایندی را می‌توان در تحولات سوریه مورد ملاحظه قرار داد. قدرت‌های بزرگ در سوریه از الگوی کنش مداخله‌گرایانه بهره گرفته و به این ترتیب موفق گردیدند تا زمینه‌های لازم برای گسترش بحران را ایجاد نمایند. این درگیری‌ها عموماً در نتیجه ناکامی دولت‌های ملی در اعمال مؤثر حاکمیت به سرزمین‌شان صورت می‌گیرد. درگیری غالباً زمانی آغاز می‌گردد که گروه‌های گوناگون محلی علیه دولت ملی قیام کنند یا گروه‌های افراطی اجتماع درون یک کشور، و یا بازیگران غیردولتی مانند شرکت‌های فراملیتی، رهبران قومی، مذهبی، جنگ‌سالارانه یا تبهکاران بر خرمن جنگ آتش می‌زنند.

براساس چنین نگرشی، اگر سرویس‌های امنیتی نتوانند بحران اجتماعی را کنترل نمایند، در این شرایط بازیگران شورشی از موفقیت بیشتری برخوردار می‌شوند. احتمال دارد که در برخی از کشورها، ارتش به دلایلی وارد عمل نشود چرا که افسران معتقدند که جریان‌های سیاسی در ضدیت با رژیم حاکم به جنبش درآمده‌اند، دلیل دیگر عدم توافق ارتش در زمینه عکس‌العمل مناسب است، یا به دلیل ارزش‌های مشترکشان مبنی بر اقدام در راستای حمایت از شهروندان، نظامیان تمایلی به کشتن شهروندان ندارند. با این وجود، اگر رژیمی از ابتدای امر تصمیم به استفاده از زور بگیرد و تعداد زیادی از شهروندان را قتل عام کند، تداوم انقلاب بدون حمایت‌های خارجی خیلی دشوار خواهد بود. در کشور سوریه، حمایت بازیگران بین‌المللی از اپوزیسیون منجر به تداوم بحران گردیده است (Horowitz, 2010: 68).

۵-۴-۱. تاثیر رقابت‌های امریکا و روسیه در سوریه؛ تبدیل بحران هویتی به ساختاری
نقش‌یابی قدرت‌های بزرگ در بحران‌های منطقه‌ای، زمینه تغییر در ماهیت بحران را به
وجود می‌آورد. ویژگی اصلی بحران سوریه آن است که بحران از ویژگی هویتی به
شکل جدیدی از رقابت‌های ساختاری امریکا و روسیه تبدیل شده است. بحران‌های
اجتماعی عموماً تحت تأثیر نیروها و فرایندهای کنش بازیگران بین‌المللی قرار می‌گیرد.
فرایند بهار عربی در کشورهای خاورمیانه نشان داد که هرگاه تحول سیاسی ایجاد شود،
بازیگران بین‌المللی تلاش می‌کنند تا زمینه‌های کنترل و مدیریت بحران را به‌وجود
آورند.

بحران‌های منطقه‌ای در سال‌های بعد از جنگ سرد ماهیت هنجاری و هویتی پیدا کرده
است. گروه‌های قومی، دینی، هویتی، زبانی و اقلیت‌های اجتماعی را می‌توان به عنوان
اصلی‌ترین کارگزاران بحران‌های منطقه‌ای دانست. در چنین شرایطی، نه تنها بازیگران
منطقه‌ای به ایفای نقش امنیتی مبادرت می‌نمایند، بلکه قدرت‌های بزرگ نیز به دلیل
جایگاه ساختاری که در سیاست بین‌الملل دارند به عنوان نیروی تأثیرگذار در فرایند
شروع، تداوم، حل و فصل منازعه تلقی می‌شوند. بیشتر جنگ‌های داخلی برای ایالات
متحده به این معنی خواهد بود که چنین منازعه‌ای در ارتباط با حفاظت از منافع حیاتی
ایالات متحده، تضمین امنیت متحدینش، امکان‌پذیری تغییرات سیاسی و پیشگیری از
حوادث غیرقابل کنترل چه پیامدهایی را ایجاد می‌نماید.

یکی از مشکلات این است که منافع ایالات متحده در خاورمیانه یکپارچه و یکدست
نیست. در برخی از کشورها همانند الجزایر و یمن، ایالات متحده به لحاظ تاریخی
نقش محدودی را ایفا کرده است. برخی از کشورها همانند عربستان سعودی برای منافع
ایالات متحده نقش حیاتی دارند. بنابراین توقف جنگ داخلی در بسیاری از کشورها
می‌تواند برای تضمین منافع امریکاییها حساس باشد. به طور مثال، می‌توان این موضوع
را مورد توجه قرار داد که مداخله در لیبی براساس منافع بنیادین دیگری دنبال شده
است. برای تفکیک الگوی کنش بازیگران در حوزه‌های مختلف جغرافیایی، موضوع
جنگ ضروری، جنگ غیرضروری، منافع حیاتی، منافع غیرحیاتی و همچنین پیامدهای
راهبردی بازیگران از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. (Kaufmann, 1996: 145)

در چنین فرایندی، نیروهای حافظ صلح سازمان ملل به دلیل محدود بودن جایگاه
سیاسی خود، صرفاً نقشی سمبلیک را ایفا می‌نمایند. سازمان ملل نیازمند آن است که

قدرت‌های بزرگ به صورت جدی در راستای پیشبرد موضوعات دشوار درگیر نمایند. در جهت کاهش هزینه‌های ناشی از مداخلات گسترده، برخی از نظریه پردازان بر این اعتقادند که بهتر است ایالات متحده به جای مشارکت موثر در منازعات و جنگ‌های تصاعديابنده منطقه‌ای، تلاش خود را برای کنترل و مدیریت جنگ داخلی به انجام رساند.

۵-۴-۲. تاثیر رقابت‌های امریکا و روسیه در سوریه؛ ثبات منطقه‌ای خاورمیانه

خاورمیانه در زمره مناطقی محسوب می‌شود که تحت تاثیر رقابت قدرت‌های بزرگ قرار داشته است. امریکا و اتحاد شوروی در دوران جنگ سرد براساس نشانه‌هایی از موازنه منطقه‌ای به ایفای نقش مبادرت کرده‌اند. چنین الگویی را می‌توان در سال‌های بعد از جنگ سرد بر اساس نشانه‌های هویت، عدم تعادل و بی‌ثباتی سیاسی پیگیری نمود. محور اصلی اندیشه بی‌ثبات‌سازی را مایکل لدین در نظریه «تخریب سازنده» بیان داشته است.

کاهش خطرات ناشی از اشاعه بی‌ثباتی و چگونگی واکنش بازیگران همجوار در زمره مولفه‌هایی محسوب می‌شود که امکان کنترل جنگ داخلی را فراهم می‌سازد. در چنین شرایطی، ایالات متحده می‌تواند بجای انجام اقدامات نظامی و یا امنیتی که دارای پیامدهای گسترده می‌باشد، از سازوکارهای دیپلماتیک در قالب سیاست مهار استفاده نماید. اگر ایالات متحده از الگوی مدیریت بحران استفاده کند، در آن شرایط هزینه‌های راهبردی کمتری متوجه آن کشور خواهد شد (هنسن و دیگران، ۱۳۹۰: ۴۸).

نظریه پردازانی همانند ساموئل هانتینگتون بر این اعتقادند که کاربرد خشونت و فرایندهای کنش هویتی منجر به تغییر در معادله سیاسی قدرت می‌شود. هانتینگتون، فرایندهای کنش اجتماعی براساس معادله هویتی که به درگیری نظامی منجر می‌شود را زمینه‌ساز ظهور عوام‌فریبان و گروه‌های پوپولیستی در نظام‌های سیاسی درگیر بحران‌های اجتماعی می‌داند. به عبارت دیگر، تباهی سیاست‌ها در شرایط درگیری نیروهای اجتماعی در جنگ داخلی حاصل می‌شود. چنین فرایندی، امکان دستیابی عوام‌فریبان برای پیروزی در انتخابات بعد از درگیری‌های نظامی را به وجود می‌آورد (Metz, 2010: 34).

۵-۴-۳. عوارض بی‌ثباتی سیاسی سوریه بر آینده روابط منطقه‌ای امریکا و روسیه

گسترش بحران و بی‌ثباتی سوریه آثار خود را در آینده امنیتی خاورمیانه به جا می‌گذارد. مدیریت بحران قدرت‌های بزرگ در شرایطی امکان‌پذیر است که نشانه‌هایی از تعادل در میزان قدرت بازیگران درگیر وجود داشته باشد. هدف اصلی امریکا گسترش بی‌ثباتی، سقوط حکومت مرکزی سوریه و آینده مبهم در محیط منطقه‌ای است. آینده‌ای که بیشترین منافع و سودمندی آن متوجه امنیت اسرائیل خواهد شد. اگر چه روسیه خود را ضامن موازنه منطقه و امنیت اسرائیل می‌داند، اما تداوم بحران را عامل شکل‌گیری نشانه‌هایی از بی‌ثباتی منطقه‌ای و شکنندگی روابط قدرت‌های بزرگ در مدیریت بحران‌های منطقه‌ای تلقی می‌کند.

جنگ داخلی و بحران آثار خود را در حوزه‌های مختلف جغرافیای همجوار به جا می‌گذارد. به طور مثال می‌توان فرایندی را در خاورمیانه مشاهده نمود که ریشه‌های آن مربوط به جنگ داخلی لبنان در ۱۹۷۵ می‌باشد. چنین فرایندی منجر به مداخله بازیگران منطقه‌ای در روند منازعات هویتی گردید. رژیم صهیونیستی، عراق، ایران و سوریه را باید در زمره بازیگرانی دانست که در ارتباط با تحولات لبنان ایفای نقش نموده‌اند. چنین روندی آثار و پیامدهای خود را در گسترش بحران منطقه‌ای منعکس کرده است. هم‌اکنون این نظریه مطرح است که جنگ داخلی لبنان منجر به تسری شکل‌های دیگری از جنگ‌های منطقه‌ای گردیده است (Hegghammer, 2010: 65).

۵-۴-۴. جدایی‌طلبی و تغییرات ژئوپلیتیکی گسترش بحران امنیتی سوریه

گسترش بحران امنیتی سوریه، انگیزه بازیگران منطقه‌ای همانند اسرائیل برای تحقق سازوکارهایی همانند جدایی‌طلبی را امکان‌پذیر می‌سازد. جدایی‌طلبی انعکاس تداوم فضای مربوط به دولت‌های شکننده در منطقه غرب آسیا و شرق مدیترانه خواهد بود. جدایی‌طلبی شکل دیگری از اشاعه بحران‌های سیاسی در محیط‌های منطقه‌ای محسوب می‌شود. روسیه تمایلی به ظهور نیروهای جدایی‌طلب و بازیگران بی‌ثبات ساز منطقه‌ای در سوریه ندارد. در حالیکه ایالات متحده از فرایند جدایی‌طلبی و بی‌ثبات‌سازی سیاسی در سوریه حمایت به عمل می‌آورد.

در نتیجه چنین فرایندی، بسیاری از جنگ‌های داخلی به جنگ‌های منطقه‌ای می‌انجامد. اگر بازیگری در صدد توسعه حوزه نفوذ خود برآید و به انجام اقدامات امنیتی در منطقه‌ای مبادرت نماید، کشورهای دیگر هم در راستای مقابله با کشور (مداخله‌گر)

اقدام مشابهی را صورت می‌دهند. دردناک‌ترین نمونه این رویداد خشونت‌ناکی است که از جنگ داخلی رواندا به همسایه‌اش کنگو کشیده شده است و منجر به جنگ داخلی در آن کشور گردید. چنین فرایندی زمینه گسترش منازعه به محیط همجوار کنگو گردیده و در نتیجه آن نشانه‌هایی از «جنگ داخلی افریقا» ظهور یافت که در آن میلیون‌ها انسان کشته شدند. (Greenhill & Major, 2006: 17)

۵-۴-۵. تسری بحران در فرایند جنگ داخلی سوریه

بحران امنیتی سوریه به گونه اجتناب‌ناپذیر منجر به تسری بحران خواهد شد. علت اصلی تسری بحران را باید در نقش بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ دانست که بر الگوی کنش بازیگران داخلی در سوریه تأثیرگذار خواهند بود. هرگونه بحران امنیتی می‌تواند زمینه لازم برای شکل‌گیری فرایندی را ایجاد کند که منجر به نقش سیاسی قدرت‌های بزرگ به ویژه آمریکا و روسیه شود. بازیگرانی که دارای رویکرد رقابتی و تعارضی در روند بحران‌های منطقه‌ای خاورمیانه بوده‌اند. به طور کلی می‌توان به این موضوع اشاره داشت که مداخله خارجی یکی از عوامل اصلی گسترش جنگ‌های داخلی به جنگ‌های منطقه‌ای می‌باشد. تجربه تحولات سال‌های ۱۹۹۱ به بعد نشان می‌دهد که هرگاه بازیگران فراملی در ارتباط با بحران‌های منطقه‌ای به ایفای نقش مبادرت نمودند، زمینه برای گسترش منازعه فراهم می‌شود.

معمولاً دولت‌های همسایه و قدرت‌های بزرگ در راستای حل و فصل، مدیریت، کنترل و یا تصاعد بحران ایفای نقش می‌کنند. به طور مثال، می‌توان روند گسترش بحران در سوریه را مورد ملاحظه قرار داد. در سوریه طیف گسترده‌ای از نیروهای اجتماعی و ساختاری تحت تأثیر کمک‌های اقتصادی و نظامی بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ قرار دارند. کشورهای روسیه، آمریکا، ایران و عربستان را می‌توان به عنوان اصلی‌ترین بازیگران بین‌المللی و منطقه‌ای تأثیرگذار در بحران سوریه دانست (Page Fortna, 2004: 279).

چنین فرایندی را می‌توان در روند تحولات سوریه مورد ملاحظه قرار داد. در سوریه مأموریت افرادی همانند کوفی عنان و اخضر ابراهیمی با مشکلاتی روبرو گردید. کارکرد نیروهای سازمان ملل تحت تأثیر فرایند گسترش منازعه کاهش یافت. اگر بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی با رویکرد معطوف به تعادل نهادهای فراملی در روند مدیریت بحران‌های منطقه‌ای همکاری نمایند، بخصوص در هنگامی که حل و فصلی

مورد پذیرش قرار می‌گیرد، نیروهای خارجی می‌توانند به غیرنظامی کردن روند منازعات و رقابت‌های سیاسی کمک نمایند. صرفاً در چنین شرایطی است که بازیگران بین‌المللی می‌توانند موانع را در راستای پایان جنگ داخلی از میان بردارند.

۶. رقابت روسیه و آمریکا در سازماندهی آینده سیاسی سوریه

هرگاه قدرت‌های بزرگ در روند رقابت منطقه‌ای قرار گیرند، بر آینده تحول سیاسی محیط منازعه تأثیر به جا می‌گذارند. چنین نشانه‌هایی را می‌توان در آینده سیاسی سوریه مورد توجه قرار داد. مداخله بازیگران بین‌المللی در جوامعی ایجاد می‌شود که فاقد انسجام ساختاری می‌باشد. موضوع انسجام ساختاری را اولین بار باری بوزان مطرح نمود. نامبرده مفاهیمی از جمله «دولت قوی» (Strong State)، «دولت قدرتمند» (Power State) و «دولت ضعیف» (Weak State) را وارد ادبیات روابط بین‌الملل نمود. مفاهیمی که در تبیین تحولات منطقه‌ای و گسترش منازعه از جنگ داخلی به جنگ منطقه‌ای از اهمیت قابل توجهی برخوردار است. دولت قوی به‌عنوان بازیگری محسوب می‌شود که اجازه دخالت نیروهای مداخله‌گر خارجی را نمی‌دهد.

به طور کلی باید بر این موضوع تأکید داشت که قدرت‌های بزرگ و بازیگران منطقه‌ای اثرگذار از قابلیت ساختاری لازم برای اثربخشی بر فرایندهای کنش منطقه‌ای برخوردارند. با توجه به چنین رویکردی، هرگاه بحران‌های داخلی با روندهای سیاست منطقه‌ای و بین‌المللی پیوند یابد، زمینه برای جابجایی در معادله قدرت و تصاعد بحران اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. روندها و نشانه‌های شکل‌گیری تصاعد بحران از جنگ داخلی به جنگ منطقه‌ای را می‌توان براساس نشانه‌های گسترش بحران، نقش بازیگران اجتماعی، منطقه‌ای و بین‌المللی تحلیل نمود.

الگوی رقابت بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی در فرایند تسری جنگ‌های داخلی به جنگ‌های بین‌المللی به گونه قابل توجهی افزایش خواهد یافت. بازیگران درگیر در بحران‌های منطقه‌ای عموماً یکدیگر را متهم به نادیده گرفتن حقوق شهروندی بازیگران درگیر در روند جنگ داخلی می‌نمایند. به طور مثال، حکومت ایالات متحده ادعا می‌کند که ایران به گسترش ناآرامی سوریه کمک کرده است. تعدادی از منابع خبری غرب گرا اظهار می‌کنند که تهران در راستای کنترل توده‌ها و مسدود کردن تکنولوژی ارتباطات، تکنیک‌هایی را به دمشق آموزش می‌دهد و نیروهایش را در جهت فرو نشاندن آشوب‌ها به کار می‌گیرد.

۷. نتیجه گیری

فروپاشی اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱، تأثیر چندانی در راهبرد قدرت‌های بزرگ برای ایجاد موازنه در سیاست بین‌الملل ایجاد نکرد. اگرچه اتحاد شوروی موقعیت ساختاری و ژئوپلیتیکی خود را از دست داد، اما ریشه‌های تعارض آمریکا و روسیه را می‌توان در ارتباط با بحران‌های منطقه‌ای مورد توجه و مشاهده قرار داد. اصلی‌ترین حوزه تعارض جدید آمریکا و روسیه در روند بحران‌های منطقه‌ای را باید در ارتباط با بحران امنیتی شبه جزیره کریمه و بحران امنیتی سوریه مورد توجه قرار داد.

هر یک از دو بحران منطقه‌ای یاد شده می‌تواند زمینه مدیریت بحران و کاربرد عقلانیت راهبردی سیاست خارجی آمریکا و روسیه را به وجود آورد. بحران شبه جزیره کریمه بخشی از تضادهای راهبردی آمریکا و روسیه را منعکس می‌سازد. در حالی که بحران سوریه ماهیت ژئوپلیتیکی داشته و هر یک از دو قدرت بزرگ جهانی تلاش دارند تا موقعیت خود را در چنین حوزه‌های جغرافیایی ارتقا دهند. در چنین فرآیندی طبیعی به نظر می‌رسد که نشانه‌های مختلفی از مدیریت بحران در روابط آمریکا و روسیه ظهور پیدا کند.

فرآیند تحول سیاست خارجی آمریکا و روسیه در سال‌های بعد از جنگ سرد ماهیت مرحله‌ای و تکامل‌یابنده داشته است. روسیه در سال‌های ۱۹۹۵-۱۹۹۲ تلاش نمود تا از رویکرد دنباله‌روی نرم در ارتباط با جهان غرب استفاده نماید. چنین رویکردی به گونه‌ای تدریجی با تغییراتی روبرو گردید. سیاست دفاعی و امنیتی روسیه را می‌توان بهره‌گیری از الگوهای دانست که زمینه‌های لازم برای همکاری مشترک روسیه، آمریکا و کشورهای اروپایی را فراهم می‌سازد. چنین فرآیندی در چارچوب چندجانبه‌گرایی راهبردی شکل گرفته است.

در این فرآیند، برخی از نشانه‌های تضاد و رقابت آمریکا با روسیه باقی مانده است. انعکاس آن در بحران‌های منطقه‌ای مشاهده می‌شود. به همان گونه‌ای که پژوهش نشان داد، مؤلفه‌های هویتی و ساختاری در زمره اصلی‌ترین عوامل تأثیرگذار در انعکاس و بازتولید ریشه‌های تعارض آمریکا و روسیه در روند بحران امنیتی سوریه محسوب می‌شود. بحران‌ها در شرایطی شکل می‌گیرند که زمینه کنش همکاری‌جویانه، رقابتی و حتی تعارضی قدرت‌های بزرگ فراهم شود. نشانه‌های چنین الگوی رفتاری را می‌توان در ارتباط با بحران سوریه مشاهده کرد.

واقعیت‌های راهبردی بحران امنیتی سوریه بیانگر این واقعیت است که رهیافت‌های ژئوپلیتیکی آثار خود را در سیاست بین‌الملل به جا گذاشته است. روسیه هنوز به عنوان قدرت بزرگ جهانی در روند ایجاد موازنه با سایر قدرت‌های بزرگ تلقی می‌شود. در این فرآیند، ایالات متحده روند گسترش ناتو به شرق را در دوران ریاست جمهوری باراک اوباما تعدیل نموده است. آمریکا تلاش دارد تا موج جدیدی از همکاری‌های راهبردی با روسیه را در خاورمیانه پیگیری نماید.

الگوی کنش انعطاف‌پذیر آمریکا در برخورد با روسیه و در فرایند بحران گرجستان را می‌توان نمادی از سیاست تعادل‌گرایی راهبردی دانست. روسیه برای تحقق اهداف ژئوپلیتیکی خود از الگوی واقع‌گرایی ساختاری براساس نشانه‌های موازنه‌گرایی بهره گرفته است. شاخص‌های موازنه نرم را می‌توان انعکاس ضرورت‌های واقع‌گرایی ساختاری در سیاست بین‌الملل دانست. به همان گونه‌ای که فرایندهای ساختارگرا در سیاست بین‌الملل وجود دارد، کارگزاران سیاست خارجی و راهبردی روسیه نیز از الگوی موازنه‌گرایی، مصالحه‌گرایی و همکاری‌های چندجانبه پیروی می‌نماید. نشانه موازنه نرم در روابط روسیه و آمریکا در حوزه‌های راهبردی و اقتصادی عاری از تنش نمی‌باشد. ایالات متحده از سال ۲۰۱۰ به بعد از الگوی موازنه جدید بهره گرفته است. در این الگو، ایالات متحده و روسیه تلاش می‌کنند تا مشکلات راهبردی خود در محیط‌های منطقه‌ای را کنترل نمایند. سپر دفاع موشکی به عنوان تنها موضوع باقیمانده از تضادهای دوران جنگ سرد محسوب می‌شود. آمریکا تلاش دارد تا موقعیت خود در اروپای شرقی را تثبیت نماید.

کتاب‌نامه

- اسنایدر، گریک (۱۳۸۴)؛ «امنیت و استراتژی معاصر»، ترجمه حسین محمدی نجم، تهران: دانشکده فرماندهی و ستاد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
- برت (۱۳۹۰)، راهبردهای امنیتی و نظم جهانی آمریکایی، ترجمه امیر نیاکوئی و احمد جانسیز، رشت: اداره چاپ و انتشارات دانشگاه گیلان.
- بنارد، چریل (۱۳۸۴)؛ «اسلام دموکراتیک مدنی؛ رویکرد آمریکایی»، ترجمه عسگر قهرمانپور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بنارد، چریل و آنجلاراباسا (۱۳۸۹)، استراتژی آمریکا: توسعه شبکه‌های سکولار در خاورمیانه، مترجم علی اکبر اسدی، تهران.

دکمچیان، هرایر، (۱۳۷۷)، جنبش‌های اسلامی معاصر در جهان عرب، ترجمه حمید احمدی، انتشارات کیهان.

دکمچیان، هرایر (۱۳۸۳)، «اسلام در انقلاب؛ جنبش‌های اسلامی معاصر جهان عرب»، تهران: انتشارات کیهان.

همیلتون، گری. جی و رندال کولینز و دیگران، (۱۳۸۷)، تاریخ‌نگاری و جامعه‌شناسی تاریخی، ترجمه هاشم آقاجری، انتشارات کویر، چاپ دوم.

همیلتون، گری. جی و رندال کولینز و دیگران، (۱۳۸۷)، تاریخ‌نگاری و جامعه‌شناسی تاریخی، ترجمه هاشم آقاجری، انتشارات کویر، چاپ دوم.

هنس، برت و پتر تافت و آندرس ویول، (۱۳۹۰)، راهبردهای امنیتی و نظم جهانی امریکایی، ترجمه امیر نیاکوئی و احمد جانسیز، اداره چاپ و انتشارات دانشگاه گیلان.

- Berman, Sheri (June 2003), "Islamism, Revolution and Civil Society", *Perspectives on Politics*, Vol. 1, 261.
- Daragahi, Borzou (2011) Some see the hand of Iran in Syria's crackdown, Los Angeles Times, May 10.
- Fearon, James D (2005), "Primary Commodity Exports and Civil war", Journal of Conflict Resolution: , Vol. 49, No. 4, 483-507.
- Greenhill, Kelly and Solomon Major (Winter 2006), "The Perils of Profiling: Civil war Spoikrs and the Collapse of Inter National Peace Accords", International Security, vol. 31, 7-20.
- Hansen, B (2000), **Unipolarity and the Middle East**, Richmond: Curzon.
- Hansen, B (2002), **Unipolarity. Theory and World Order**, London: Rutledge.
- Hegghammer, Thomas (Winter 2010), "The Rise of Muslim Foreign Fighters", *International Security*, Vol. 35, No. 4, 53-94.
- Hegghammer, Thomas (Winter 2010), "The Rise of Muslim Foreign Fighters", International Security, Vol. 35, No. 4, 53-94.
- Horowitz, Michael (Winter 2010), "Nonstate Actors and the Diffusion of Innovations: The Case of Suicide Terrorism" *International Organization*, Vol. 64.
- Kaufmann, Chaim (Spring 1996), "Possible and Impossible Solutions to Ethnic Civil wars", International Security, Vol. 20, 1356-75.

- Kaufmann, Chaim (Spring 1996), "Possible and Impossible Solutions to Ethnic Civil wars", *International Security*, Vol. 20, 1356-75.
- Lischer, Sarah (2003), "Collateral Damage: Humanitarian Assistance as a Cause of Conflict", *International Security*, Vol. 28.
- Marx, Daniel (2011), "**Syria: A turning point for the Arab Spring?**" In *Observatorio Electoral*, May 18.
- Metz, Stephan, (Spring 1995), "A Strategic Context for Third Tier Conflict", *Military Review*, No. 1.
- Meyssan, Thierry (2011) *The Plan to Destabilize Syria*, voltairenet.org, 19 June.
- Pargeter, A (2006), "Libya: Reforming the Impossible?", *Review of African Political Economy*, Vol. 33, No.108.
- Pargeter, A (2006), "Libya: Reforming the Impossible?", *Review of African Political Economy*, Vol. 33, No.108.
- relation of the middle east, edited by Louis Fawcett, (oxford university press, 2005) view Press.